

# خداشاهی در ایران و ریشه های استبداد و زمینداری شاهان احسان طبری (2)

## 3- دولت، مالکیت و مسئله آبیاری در شرق

در همین ایام است که مارکس و انگلس به یک سلسه نتایج مهم درباره ویژگی های جامعه شرقی می رسند و همین نتایج است که بعدا اندیشه "شیوه تولید آسیائی" را در آثار آن ها، بویژه در آثار مارکس بوجود می آورد و متبلور می کند.

مارکس در نامه دوم ژوئن 1853 خود خطاب به انگلس، که از آن در فوق یاد کردیم، برای نخستین بار، یکی از ویژگی های مهم جوامع کهن شرقی را که عبارت از فقدان مالکیت خصوصی، به معنای اروپائی آن بر زمین است یادآور می شود. مانند همیشه قضاوت مارکس در این زمینه تجربیدی و من درآوردی نیست بلکه بر بهره برداری منطقی از بررسی های علمی و معتبر مبتنی است. مارکس در آن هنگام با کتاب مورخ فرانسوی ف. برنیه آشنا شد. برنیه دو جلد کتاب خود را در پاریس در سال 1830 نشر داده بود و مارکس در سالی که نامه طی آن نوشته شده این کتاب را خواند. مارکس می نویسد:

"در مسئله تشکیل شهرهای مشرق زمین، چیزی درخشان تر، واضح تر و عیان تر از کتاب فرانسوا برنیه نیست (وی مدت نه سال پزشک دربار "اورنگ زیب" بود). نام کتاب برنیه چنین است: "سفری در توصیف کشور مغولان بزرگ"<sup>1</sup>. برنیه کاملا بدرستی می نویسد که در پایه کلیه پدیده های شرق (و او ترکیه و ایران و هند را در نظر دارد) فقدان مالکیت خصوصی بر زمین قرار دارد. اینست کلید واقعی حتی برای درک آسمان در شرق"<sup>2</sup>.

انگلس ضمن پاسخ خود، در نامه ای که بدان اشاره شد، این مطالب را دنبال می کند و برای آن که علت مالکیت خصوصی بر زمین را به شکل مادی و عینی بیابد و این مسئله را حل کند، به نتایج مهمی می رسد که مارکس آن ها را می پذیرد و در آثار بعدی خود منعکس می کند.

انگلس می نویسد:

"فقدان مالکیت خصوصی بر زمین واقعا کلید درک همه مشرق است"<sup>3</sup>. در اینجا پایه همه تاریخ سیاسی و مذهبی آن است. اما چرا خلق های خاور زمین به مالکیت خصوصی بر زمین حتی به مالکیت فئودالی نرسیدند؟ بنظر من توضیح این امر بطور عمده مربوط به وضع اقلیمی و شرایط زمین و بویژه مربوط به نوار عظیم بیابان هائی است که از صحرا از میان عربستان، ایران، هند و تاتار تا مرتفع ترین بخش فلات آسیا کشیده می شود. نخستین شرط زراعت در اینجا آبیاری مصنوعی است، و این کار یا وظیفه کمون هاست یا وظیفه ولایات و یا دولت مرکزی. دولت در شرق پیوسته دیوان داشته است: دیوان مالیه (برای غارت کشور

1 - Francois Brenier: Voyages Contenant la description des etats du Grand Mogol, de l'Indoustan, du Royaume de Cachemire etc. Forms I -II, Paris 1830

مارکس سینتاد مفصلی از برنیه می آورد و بویژه این عبارت را در نقل قول برجسته می کند: سلطان یگانه تنها مالک همه اراضی در زمین های کشور است."

2 - کلیات مارکس و انگلس بزبان روسی، جلد 28 صفحه 215

3 - مارکس در اثر خود سیطره بریتانیا در هند "کلیات مارکس و انگلس بروسی، جلد 9 صفحات 30 تا 136 از این احکام انگلس استفاده می کند

خود)، دیوان جنگ ( برای غارت کشورهای دیگر) و دیوان امور عامه ( برای مواظبت از تجدید تولید).<sup>4</sup> انگلس ادامه می دهد:

" دولت بریتانیا در هند دیوان های شماره یک و دو را سازمان داد و به آن ظاهری فلیستر مآبانه عطا کرد ولی شماره 3 را بکلی متروک گذاشت که در نتیجه آن زراعت در هند نابود می شود. "رقابت آزاد" در آنجا بکلی مفتضح شده است. در شرق حاصلخیزی زمین با وسایل مصنوعی تامین می گردید. وقتی سیستم آبیاری دچار تباهی می گردید این حاصلخیزی بلافاصله نابود می شد. اینست توضیح آن واقعیت در غیر آن صورت ناهمیده، که مناطق تمام و کمال که در گذشته بخوبی زراعت می شده، اکنون متروک و بیابان (مانند پالمیر، پترا و خرابه های یمن و دیگر نقاط در مصر، ایران و هندوستان). اینست توضیح این واقعیت که کافی بود یک جنگ ویرانگر رخ دهد، برای آن که کشوری خالی السکنه شود و تمدنش برای صد سال نابود گردد.<sup>5</sup>

انگلس درباره اهمیت شبکه ظریف آبیاری در شرق و نقش آن در پیدایش تمدن ها و زوال آن ها در آثار بعدی خود نیز تصریحاتی دارد. بویژه انگلس این مسئله را در انتقاد از استعمار طلبان انگلیس ذکر می کند. در بخش دوم (اقتصاد) اثر معروف انگلس- آنتی دورینگ- در همین زمینه چنین می خوانیم:

"گرچه در ایران و هند رژیم های دسپوتیکی بودند که هرچندی یکبار برونق می رسیدند و سپس راه زوال می پیموندند، ولی هر یک از آن ها بسیار خوب می دانستند که بویژه کارفرمای جمعی برای آبیاری جلگه هایی هستند که بدون آن هر نوع زراعتی محال است. تنها انگلیسی ها منورالفکر به این وضع آبیاری در هندوستان بی اعتنا ماندند و ترعه ها و سدها را متروک گذاشتند و اکنون تنها در سایه قحطی هایی که منظمآ تکرار شده است بالاخره شروع کردند درک کنند که به تنها فعالیتی که توانسته بود سلطه آنها را بر هند معقول سازد (ولو در آن حدود که سلطه اسلاف آنها معقول بود) بی اعتنا بوده اند."<sup>6</sup>

انگلس بررسی قانونمندی جوامع شرقی را در دوران های بعدی نیز رها نکرد و بویژه به نقش "اشرافیت اداری" در جوامع شرقی که طبقه عده استعمارگر بودند توجه خاصی مبذول داشت. وی در سال های هشتاد می نویسد:

"از ایرلند تا روسیه، از آسیای صغیر تا مصر، همه جا در کشورهای دهقانی، دهقان برای آن می زید که استثمار شود. وضع از دوران سلطنت های آسور و ایران چنین است. ساتراپ یا

4 - این مسئله که دیوان ها در شرق به سه دیوان محدود بوده است تنها تسامحا قابل قبول است. در واقع در تشکیلات اداری ساسانیان که شاید کامل ترین سازمان های اداری جامعه سنتی ایرانست دیوان های مختلفی بود که بر راس آن ها یک دبیر قرار داشت. بنا به نقل کریستنسن ( ایران در زمان ساسانیان صفحات 155- 156)، علاوه بر دبیران مهست از دبیران زیرین یاد می شود: داد دبیر دادگستری و محاکم شهرآمار دبیر ( عواید دولت )، کدک آماردبیر ( عایدات دربار)، گنج آماردبیر ( خزانه )، اخور آماردبیر ( اسطبل )، آتش آمار دبیر ( مامورانشکده ها )، روانکان دبیر ( وزیرامورخزیره )، استبد ( رئیس تشریفات)، کهید ( رئیس دریافت خراجات)، علاوه بر آن سازمان مفصل و منظم ارتش وجود داشته است. پس از اسلام از شیوه سازمان اداری دربار ساسانیان تقلید شد و در دستگاه خلافت و دربار سلاطین، شاهان و امراء دیوان هایی ایجاد گردید. موافق منابع متعدد دوران پس از اسلام در دستگاه خلفاء و سلاطین ایران و دیگر کشورهای اسلامی دیوانهای زیرین وجود داشت البته اگر نه همه با هم، لافل غالب آنها با هم دیوان جند ( لشکر ) دیوان شرط ( نظارت بر آذوقه و حقوق سپاه ) دیوان برید ( پست ) دیوان رسائل ( دارالانشاء) دیوان مظالم ( رسیدگی بشکایات)، دیوان استیفاء ( مالیه )، دیوان محتسب ( نظارت بر نرخ بازار و نظم شهر)، دیوان قضا ( اجرای احکام شرع )، دیوان البر ( امورموقوفات )، دیوان الضیاع ( املاک خلیفه )، دیوان توقیع ( نظارت برحکام و عمل)، دیوان اشراف ( تفتیش وکاراگاهای وجاسوسی)، دیوان خراج ( برای دریافت خراج )، و غیره. انگلس از این دیوان ها، تنها به دیوان جند و دیوان استیفاء توجه داشته. آنچه که او دیوان امور عامه نامیده انگلس عبارت فرانسه Travaux public را ذکر میکند مشکل می توان برای آن معادلی یافت. دیوانهای مظالم و قضا و توقیع و برو بویژه دیوان محتسب بخشی از این وظایف را انجام میدادند. دیوان "روانگان" دوران ساسانی را هم نمیتوان با دیوان امور عامه مورد اشاره انگلس یکسان گرفت.

5 - کلیات مارکس و انگلس، جلد 28، صفحات 221-223

6 - کلیات، جلد 20، صفحه 184

به بیان دیگر پاشا چهره مرکزی استنمارگر شرقی است، چنانکه مثلا بازرگان و حقوقدان چهره های جامعه معاصرند.<sup>7</sup>

#### 4- مسئله مالکیت خصوصی بر زمین در ایران

این نمونه هائی است از نظریات انگلس درباره جامعه شرقی و از آن جمله جامعه میهن ما ایران. نگارنده به مناسبت صدوپنجاهمین سالگرد تولد کارل مارکس در مقاله ای تحت عنوان "کارل مارکس و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران" (مجله "دنیا"، سال نهم، شماره 1) یک سلسله نظریات مارکس را که بویژه در اثر جالب او "اشکال تولید ماقبل سرمایه داری" بیان شده، نقل کرده است.<sup>8</sup>

مجموع نظریات مارکس و انگلس می تواند روشنی فراوانی بر روی ویژگی های رشد جوامع شرق بیاندازد. تحقیقت پر دامنه اخیر پیش از پیش ثابت کرده است که اجتماعات آسیا و آفریقا (و از آن جمله جامعه کشور ما) از آن اشکال کلاسیکی که فرماسیون های "بردگی" و "فئودالیسم" نام دارد، لاقلا از لحاظ بسیاری مختصات و جهات مهم نگذشته اند و به احتمال قوی شکل جامعه طبقاتی اولیه (دودمانی) همراه با خطوط و موسساتی از بردگی و فئودالیسم تا مدت ها در این کشورها باقی بوده است. این یتی است، صرفنظر از آن که ما مجاز باشیم این شکل ویژه را یک فراماسیون مستقل بنامیم یا نه. ولی روشن است که بیانات و تحلیل های ذی قیمت مارکس و انگلس را باید به شکل خلاق و نقادانه بر شرایط ایران انطباق داد. مثلا مارکس از "فقدان مالکیت خصوصی بر زمین" در شرق سخن می گوید و این سخن فرانسوا برنیه را برجسته می کند که "سلطان یگانه و تنها مالک اراضی و زمین های کشور است" و انگلس می گوید "فقدان مالکیت خصوصی بر زمین واقعا کلید درک همه شرق است".

درباره فقدان مالکیت خصوصی بر زمین در شرق مطالب کاملا درخورد بررسی مشخص تاریخی است. پژوهش هائی که درباره ایران پیش و پس از اسلام انجام گرفته است نشان می دهد که مارکس و انگلس در مورد وجود مالکیت وسیع دولتی بر زمین ذیحق بوده اند ولی اگر احيانا آن را مطلق می کرده اند و تصویری کرده اند مالکیت خصوصی بر زمین (اعم از عمده مالکی یا خورده مالکی) ایدا وجود نداشته و اگرهم وجود داشته تنها تصرف خصوصی از طریق سیستم اقطاع بوده و نه تملک خصوصی با تمام خصایص آن (خرید و فروش، ارث و هبه و نمیره)، در آن صورت باید گفت این دید با واقعیت منطبق نیست.

حجم مقاله در اینجا اجازه نمی دهد که ما در این باره وارد بررسی تفصیلی شویم ولی ذکر برخی فاکت های تاریخی را بی ثمر نمی دانیم. درباره جامعه اوستائی گایگر در "تمدن ایرانیان شرقی در دوران باستان" می نویسد:

"در دودمان اوستائی بتدریج که کشاورزی توسعه می یافت و زمین های بکر بدست می آمد بعضی خاندان ها مقادیر معتدابهی از زمین ها را به مالکیت خود در می آوردند"<sup>9</sup>

درباره وضع مالکیت زمین در دوران هخامنشی م.م. دیاکونف می نویسد:

"در نتیجه فتوحات آسوریان، بابلیان و پادشاهان ماد و سپس خود هخامنشیان بخش مهمی از زمین (بجز اراضی متعلق به شهرهای ممتاز، معابد، قبایل نیمه مستقل و شاید ساتراپ ها

7 - کلیات، جلد 35، صفحه 291- طبیعی است که تلخیص اشرفیت بغرنج اداری در ایران و دیگر کشورهای شرقی به ساتراپ و پاشا مطلب را خیلی ساده میکند. ولی اصل قضیه توجه بسیار بجای انگلس به نقش مهم این اشرفیت اداریست که بهره کشی اقتصادی را تقریبا بخود مخصوص کرده بود.

8 - این اثر نخست بزبان آلمانی در 1939 برای اولین بار در شوروی چاپ شد و سپس ترجمه روسی آن در سال 1940 انتشار یافت و شایان ذکر است که نگارنده در مقاله مربوط به مارکس از کلمات آثار بزبان روسی چاپ اول استفاده کرده است و در این مقاله از چاپ اخیر چاپ دوم استفاده شده است. مجلدات چاپ آلمانی اعضا با مجلدات روسی تطبیق میکنند.

9 - لمیتون: "مالک و زارع در ایران" ترجمه منوچهر امیری، صفحه 50

و مناصداران بزرگ) به مالکیت شاه درآمد، بنحوی که کمون ها اکنون دیگر مستقیماً با اراضی شاهی سروکار داشتند.<sup>10</sup>

درباره همین دوران گیرشمن مورخ و باستان شناس فرانسوی می نویسد:  
"ملک بزرگ مبنای محصول فلاحی در عصر هخامنشی بوده است و آن توسط رعایای وابسته به زمین ( که با خود زمین خرید و فروش می شده اند) و همچنین بوسلیه غلامانی که بر اثر فتوحات همراه می آوردند، کاشت می شد. ملک کوچک وجود داشت اما محتملاً نسبت به املاک بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند، کم اهمیت می نمود."<sup>11</sup>  
گایگر، دیاکونف و گیرشمن همگی بوجود املاکی که در تصرف شاه و دولت نبود اشاره می کنند. ر. گیرشمن در مورد دوران سلوکی می نویسد:

"سلوکیان تشکیلات فلاحی را که در ایران عهد هخامنشی وجود داشت تضعیف کردند. عده ای از املاک بزرگ شاهی و خصوصی یا املاک متعلق به معابد را تقسیم نمودند و آن را هدیه دادند. زمین ها را بین مداین و شهرها توزیع کردند و یا در آن ها مستعمره نشینان نظامی مستقر ساختند... در املاک دیگر رعایا نوعی مستاجر بشمار می آمدند، اما هر جا که ملک بزرگ تقسیم نشده بود وضع رعایا تابع انتظاماتی بود که تا حدی سرنوشت آن ها را بهتر می کرد. روستائیان وابسته به زمین های مدینه ها بنوبت خویش آزاد گردیدند."<sup>12</sup>  
در مورد ساسانیان همین مولف می نویسد:

"زارعان وابسته به اراضی و املاک دولت و بزرگان و آتشگاه ها بودند. مالکان بزرگ اراضی بیش از پیش مقتدر گردیدند و مالکان کوچک مجبور بودند برای رفع بحران اقتصادی و تعدیات دولت خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند. املاک بزرگ بصورت موسسات محدودی درآمدی و قسمت اعظم آن ها به اجاره واگذار می شدند. در این املاک گروهی از روستائیان به کار می پرداختند و هر چه را که مصرف اعیان و بزرگان بود بعمل می آوردند... مالکان دیگر در شهرها سکونت نمی کردند، بلکه در املاک خود، در مواضع مستحکم مسکن می گزیدند و از آنجا زراعت املاک خود را بنحوی معقول و منظم اداره می کردند. کاخ های آنان همه گونه تجملاتی که در آن عهد میسر بود دارا بود و سربازان خاص ایشان از آن قصرها دفاع می کردند."<sup>13</sup>

توصیف گیرشمن کلی است و تشبیه غلیظ فنودالیسم ایران به فنودالیسم غربی مطلب را شبیه ناک جلوگیری می سازد. کریستسن مورخ بزرگ دانمارکی در این باره دقیق تر است. وی در اثر معروف خود "ایران در زمان ساسانیان" جریان مالکیت زمین را از دوران هخامنشی به بعد اجمالاً مورد بررسی قرار داده و می نویسد که در طرف شاه هخامنشی حلقه ای از "گماردگان" ( تیولداران) بود و شاه گاه گماردگان جدیدی ایجاد می کرد و بعضی از املاک خود را به صورت موروثی با امتیازاتی به تملک آنان می داد. سپس می افزاید:

"قدرت دودمان های بزرگ در این عهد دیگر منحصربه دهکده های کوچک (ویس) در پارس که از آن برخاسته بودند، بستگی نداشت، بلکه به قطعات بزرگی که اینان در سایر نقاط مملکت به تملک خویش گرفته بودند نیز مربوط بود. کسانی هم که به دودمان های بزرگ منسوب نبودند ( از پارسی و مادی و حتی یونانیان تبعید شده از وطن ) ممکن بود در اثر عطای شاهنشاه، صاحب اراضی امارت شوند."<sup>14</sup>

10 - م.م. دیاکونف: " بررسی تاریخ ایران باستان" بروسی چاپ مسکو، 1961 صفحه 106

11 - ر. گیرشمن: " ایران از آغاز تا اسلام" ترجمه دکتر محمد معین، تهران 1336، صفحه 175

کتاب یاد کرده، صفحه 137

12 - همانجا صفحات 346-347

13 - کریستسن: «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه رشید یاسمی، صفحه 30

14 - کریستسن: «ایران در زمان ساسانیان» ترجمه رشید یاسمی

سپس رشته سخن را بدوران اشکانی کشیده می گوید:

"... در این طبقه ( یعنی نزدیسدان) مرکز ثقل دولت قرار داشت که گماردگان ( تیولداران) بزرگ و معتبر شاهنشاه بشمار می آمدند و اتباع خود را برای جنگ با دشمنان شاه و گاهی نیز برای درافتادن با خود وی مسلح می ساختند... در بین این طبقه بزرگان و طبقه کشاورزان یک صنف دیگر از اصیل زادگان و اساوره موجود بود که آن ها را اعیان درجه دوم باید خواند. این اعیان مقداری زمین مالک بودند و ظاهراً مقصود از "مانبدان" همین طبقه متوسط بود."<sup>15</sup>

در مورد آئین گذاری مربوط به مالکیت در دوران ساسانی می نویسد:

"از "مادیگان هزار دادستان" می توان مسائل بسیاری را راجع به حقوق مالکیت استخراج کرد. در این کتاب راجع به عقود شفاهی و اقسام قراردادهای مربوط به هبه و بخشیدن زمین حتی با استفاده از قنوات و هبه های موقت و رهن املاک و وقف املاک... میحث قسم خوردن برای قطع دعوی ملکی، قاعده قرض که به چند نفر بالا شتراک داده شده باشد، و تدابیری که در مورد ضمان و کفالت باید گرفت و امثال اینها مطالبی هست... بعلاوه "سکادم نسک" قواعد مبسوطی راجع به مالکیت و دین و ربح و توقیف چارپایان و حیوانات اصلی... در برداشت."<sup>16</sup>

وجود مالکیت خصوصی بر زمین ( بمعنای تملک نه بمعنای تصرف) در دوران پس از اسلام آنهم گاه در مقیاس وسیع امر مسلم است. در فقه اسلامی ( اعم از فقه اهل تسنن یا تشیع) مسئله مالکیت زمین در مباحثی مانند حق مالکیت و حق انتفاع از زمین "بصورت عمری و رقبی و سکنی و یا ادرار و مقاصه) و "حق ارتفاق نسبت بملک غیره" و همچنین اسباب و علل تملک (مانند "احیاء اراضی موات" و "صیانت اشیاء مباحه" ) و مسئله انتقال مالکیت به دیگری ( از طریق عقود و تعهدات یا از راه ارث و رهن و هبه و استقاده از حق شفعه) و روابط مالک و زارع مانند مزارعه، مقاسمه، مقاطعه، ضمان، مساقاه و غیره) منعکس است. با احتمال قوی بسیاری از این قواعد در حکم "تشریح" فقیهانه رسومی است که در جامعه ایرانی معمول بوده است.<sup>17</sup>

موافق تحقیقات پژوهندگان شوروی ( مانند زاخودر، یاکوبولسکی، پطروسوسکی و دیگران ) در دوران پس از اسلام پنج الی شش نوع مالکیت پیوسته وجود داشته است و آن ها عبارتند از:

1- اراضی یا ملک دولتی یا دیوانی؛ 2- اراضی متعلق بشاه یا ملک سلطانی یا ملک اینجویا ملک خاص؛ 3- اراضی متعلق به مالکان خصوصی که ملک موروثی یا " ملک اربابی" (عیناً مانند امروز) نام داشته؛ 4- اراضی متعلق به موسسات مذهبی یا وقف؛ 5- اراضی متعلق بروسائیان و سرانجام 6- اراضی مشترک فیه بین جماعات روستائی ( که زاخود از آن یاد می کند).

خواجه رشیدالدین فضل اله که خود از اشراف ملاک بوده است "در مکاتبات رشیدی" از "املاکی که به مال خاص خود خریدیم" صحبت می کند<sup>18</sup>. در جای دیگر می نویسد:

15 - همان کتاب، صفحه 32

16 - همان کتاب، صفحه 358

17 - پژوهنده شوروی پرفسور پطروسوسکی بحق معتقد است که مقولات فقه همیشه منعکس کننده واقعیت عینی نیست و گاه تجریدی است، ولی در عین حال تردیدی نیست که قواعد فقهی از زمین مادی حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه های اسلامی برخاسته و بهیچوجه ابداع فقها نیست. در اینکه این قواعد در عین حال منعکس کننده رسمی است که در تاریخ جوامع شرقی مدتی دراز دوام آورد میتوان تردید نکرد. مقایسه قواعد فقهی که ذکر کردیم با نقل قول کریستنسن از "مادیگان هزار دادستان" و "سکادم نسک" که در همین جا ذکر شده است صحت این ادعا را نشان میدهد.

18 - مکاتبات رشیدی صفحه 14

" چون اکثر قرائی که در ولایت مذکور واقع است بقید مالکیت ما در آمده است، بعضی از آن املاک خریده و بعضی دیگر بکلی خراب و بایر بود، احیاء ممانت کرده و بحسن کفایت ما معمور شده است." 19

وی در مورد اصلاحات زمان خود در "جامع التواریخ" مینویسد:  
" فرمود تا تقصی نموده تمامت املاک اینجو و اوقاف و اربابی که از مدت سی سال باز، بلامنازع در تصرف ایشان بوده باشد، مشروح باسامی متصرفان بنویسد و در دفاتر قانون ثبت گردد." 20

درباره فروش "املاک دیوانی" به اربابان خصوصی حمداله مستوفی در تاریخ گزیده تصریحاتی دارد، از جمله می نویسد:

" املاک دیوان به ارباب مناصب فروختن گرفت تا بیشترروم، ملک شد." 21  
یا می نویسد:

" هر موضع که به دیوان یا وقف تعلق دارد، آبادانی آنچه که به ارباب منسوب است، ندارد." 22

حادثه "املاک نازخاتونی" سال 723 هجری قمری که در جریان آن، امیر چوپان به بهانه "وراثت املاک نازخاتون" و به استناد قباله های مجعول، املاک خصوصی ارباب ملک را ضبط می کرد و در نتیجه آن موجب سقوط قیمت زمین شد، در تاریخ ضبط است.

این واقعیات پراکنده تردیدی درباره انواع شکل مالکیت بر زمین و از آن جمله مالکیت بزرگ و کوچک خصوصی بر زمین باقی نمی گذارد و لذا قول فرانسوا برنیه که شاه را تنها دانسته و استنتاج مارکس و انگلس که فقدان مالکیت خصوصی بر زمین را برای جامعه شرقی، از جمله ایران، حتی در دوران قرون وسطی شاخص دانسته اند، منطبق باعین واقع نیست. با این حال در سخن مارکس و انگلس نکته مهمی است که در صحت آن نمی توان تردید کرد و آن اینکه شاه، خواه از طریق مالکیت خاص خود، خواه از طریق مالکیت اراضی وسیع متعلق به دولت که گاه بعنوان "نان پارک"، "اقطاع"، "سیورغال"، "تیول"، "ادرار و مقاصه" به اشراف و اعیان بزرگ و متوسط می داد و خراجی که از این بابت می ستاند، پایه اقتصادی بسیار نیرومندی برای استبداد تتوکراتیک (خداشاهی) خویش بوجود می آورد.

شرایط جغرافیائی شرق و از آن جمله ایران که در آن قبایل کوچنده و شبان همیشه بخش مهمی از اهالی بوده اند، هجوم ها و یورش ها که پیوسته اراضی وسیع را "مفتوح العنوه" و بدون مالک می ساخت، قدرت استبدادی شاه که عملاً هرگونه تضمینی را برای مالکیت و ثروت از میان می برد، پایه مالکیت بطور اعم و از آن جمله مالکیت بر زمین را سست می کرد. این امر که آبادانی این زمین ها به شبکه های آبیاری مربوط بود و این شبکه ها پس از هر هجوم متروک می ماند، بر ایجاد اراضی موات و مخروب و امکان حاتم بخشی های شاهانه می افزود. اینها نکاتی است که برای جامعه کشور ما شاخص است و رهنمودهای گران بهای مارکس و انگلس ما را بدین نتایج می رساند.  
برای احتراز از طول کلام در این مبحث به این اندازه بسنده می کنم.

ادامه دارد

19 - همانجا صفحه 181

20 - مع التواریخ رشیدی، صفحه 625

21 - تاریخ گزیده، صفحه 485

22 - همانجا صفحه 486 نقل قول ها مربوط به " مکاتبات رشیدی" و " جامع التواریخ" و "تاریخ گزیده" از کتاب "مناسبات ارضی در زمان مغول" تالیف پطروشوسکی ترجمه کریم کشاورز اتخاذ شده است.